

احمد شوقی نویر

عالم تصویر در دیوان صائب تبریزی

عمر مردم همه در پرده حیرانی رفت

عالم خواب کم از عالم تصویر نبود (۱)

صائب

کلیاتی درباره علم تصویر

هر چند نقاشی نوعی تقلید از طبیعت است ولی همیشه تقلیدی صرف نیست زیرا معمولاً ذوق و اندیشه نقاش در آن دخالت دارد. بدین گونه که نقش پرداز مبتکر مناظر و نمادهایی را از عالم خاک برای بیان احساسات و آرمان‌های خود برمی‌گزیند و دخل و تصرفاتی در تصویر کردن آن، بر پایه ذوق هنری و ابداعات فکری به عمل می‌آورد تا آن پدیده‌ها را در تابلوی نقاشی خود بدان گونه که در نظر دارد جلوه دهد. از نحوه تقلید و برداشت‌های نقاش از طبیعت و چگونگی دخل و تصرفاتش در آنها، سبک‌ها و مکتب‌های مختلف در زمینه نقاشی پدید می‌آید؛ و در هر حال عالم تصویر (عالم پدید آمده در تصاویر در و دیوار، تابلوهای نقاشی و پرده‌ها) با آنکه نشأت یافته از عالم طبیعت است اگر نه برای همه، لاقلاً برای مصوّر آن، آرمانی‌تر و دلخواه‌تر از خود عالم طبیعت است. به طوری که صائب در بیت فوق‌الذکر، عالم تصویر را در تمثیل حیرانی مردم، اصل قرارداد و عالم خاک را - بدان مناسبت که عمر همه در آن در پرده حیرانی (با ایهام به حیرت در عرفان، که سالک هنوز در آن محجوب از خداست) گذشته - کم از آن عالم نداسته است. خواجه حافظ نیز در بیت زیر که - بیت یادشده صائب متأثر از آن است - به زیبایی عالم تصویر نظر دارد:

نازنین‌تر ز قدرت در چمن ناز نرست خوشتر از نقش تو در عالم تصویر نبود (۲)

به جرأت می‌توان گفت هیچ شاعری باندازه صائب آشنا و مأنوس با عالم تصویر نبوده است؛ او همچنانکه در عالم خاک متوجه هزارات نکته باریکتر از مو می‌شود در عالم تصویر نیز پی به رازها و

دقائق بشمار می‌برد که از دید مردم عادی در ورای تصاویر پنهان است. او آن اسرار و حقایق را با زندگی انسانها و پدیده‌های جهان هستی پیوند می‌دهد و هر یک از مفاهیم بدیع حاصل آمده را در قالب بیتی خیال‌انگیز بیان می‌دارد. در این گفتار مروری داریم بر تصاویری که در عالم تصویر طرف توجه صائب بوده، و نیز بر مضامین پدیده آمده از آنها؛ و در ضمن هر بیتی را که بر خواننده مبتدی دشوار دانسته‌ایم باختصار توضیح می‌دهیم؛ با اینهمه بی‌مناسبت نیست که پیش از وارد شدن به این بحث، اشاراتی داشته باشیم به واژه‌هایی که صائب آنها را در معنای نقاش بکار برده و نیز به اصطلاحات و موادی که در بیان «کشیدن تصاویر» استفاده از آنها کرده است.

نقاش و مترادفات آن در دیوان صائب

صائب کلمات چهره‌پرداز، صورت‌نگر، صورت‌نگار، مصوّر، نقاش، نقشبند و نقش‌پرداز را آنچنانکه در عصر ما نیز متداول‌اند - در معنای کسی که تصویر می‌کشد، یا شغش کشیدن تصاویر است بکار می‌برد. اینک شاهی برای هر کدام ذکر می‌کنیم:

این چه رخسارست گویا چهره‌پرداز بهار

آب و رنگ صد چمن را صرف یک گل کرده است (۳)

نقشبندی بی قلم نه کار هر صورت‌نگری است

چهره‌پرداز خط سبز بتان پیداست کیست (۴)

معنی بیت: نقشبندی بدون [آب و رنگ و] قلم، کار هر نقاشی نیست؛ آن نقاشی که بی قلم و رنگ، خط سبز را در رخ خوبان رقم می‌زند پیداست که جز خدای تعالی نیست.

بی تأمل سینه پیش سنگ می‌سازیم سپر تا زعکس خلق شد صورت نگار آینه‌ام (۵)

مصوّر که شیبیه ترا کند تصویر زخامه‌اش سر انگشت در دهان مانند (۶)

مست شد نقاش تا آن چشم جادو را کشید طاقتش شد طاق تا آن طاق ابرو را کشید (۷)

غافل ز نقشبند کند اهل هوش را نقشی که بر رخ تو خط عنبرین زده است (۸)

معنی بیت: هوشمندان از تماشای نقشی زیبا، یاد از نقاش و هنر او می‌کنند، ولی خط عنبرین یار چنان نقشی بدیع بر رخسارش زده است که اهل هوش را کاملاً مجذوب خود و در نتیجه غافل از نقش پردازش (حق تعالی) کرده است.

نقش پردازان میسر نیست تصویرش کنند ساده لوح آنان که می‌خواهند تسخیرش کنند (۹)

اصطلاحات مربوط به کشیدن تصویر

صائب در اغلب موارد، نقش پرداز را در شعر خود ذکر می‌کند ولی گاهی هم نیازی به ذکر نقاش نمی‌بیند و در نتیجه فعل را صیغه مجهول می‌آورد، بهر حال اصطلاحات و افعالی که صائب در بیان «کشیدن تصویر» بکار می‌برد عبارتند از: تصویر چیزی، دلنشین افتادن نقش، شبیه کسی را تصویر کردن، صورت بستن، عکس برگرفتن، کشیدن چیزی را، مصور ساختن، مصور شدن، مصور گشتن، نسخه برگرفتن و نقش برداشتن. اینک بعنوان مثال، بیتی برای هر یک از آن اصطلاحات نقل می‌کنیم:

وقت تصویر دهان یار، نقاش ازل از میان نازک او خامه مو بسته است (۱۰)

دلنشین افتاده است از بس که عکس روی او می‌کند آینه تصویر را تمثالدار (۱۱)

معنی بیت: عکس روی یار از بس دلنشین است آینه تصویر را هم - که هیچ نقشی را منعکس در خود نمی‌کند - تمثالدار می‌کند، یعنی رخ یار از بس زیبا و درخشان است در آینه تصویر هم منعکس می‌شود.

مصوری که شبیه ترا کند تصویر زخامه‌اش سرانگشت در دهان ماند (۱۲)

نقش امید محال است که صورت بندد چنند آینه بر صورت عنقا دارم؟ (۱۳)

شلائین است در صورت پذیری دیده حیران از این آینه عکس روی دلبر بر نمی‌گیرد (۱۴)

شلائین کلمه ترکی است بمعنی ابرام کننده، اصرار ورزنده، برگشتن عکس در آینه: منعکس شدن آن در آینه «از» در این بیت برای بیان سبب است.

معنی بیت: دیده حیران عاشق در صورت پذیری از رخ یار، اصرار و ابرام بخرج می‌دهد، و گرنه بوسیله این آینه (آینه دیده)، روی یار بازتاب نمی‌یابد و منعکس نمی‌شود، صائب، ظاهر آ اشاره دارد به اینکه شهود در مقام حیرت - هر چند هم دیده عاشق اصرار داشته باشد - ناممکن است.

خامه مانی کز و آب طراوت می‌چکد

موی آتش دیده شد تا آن گل رو را کشید (۱۵)

بی مثال افتاده یارم ورنه چون فرهاد من

بیستون را می‌توانستم مصور ساختن (۱۶)

چون فلاخن بیستون برگرد سرگرد مرا

بس که موزون نقش شیرین را مصور می‌کنم (۱۷)

معنی بیت: از بس نقش شیرین را موزون و هنرمندانه به تصویر می‌کشم کوه بیستون از غایت شوق و

هیجان یا بعنوان سپاسگزاری] بمانند سنگ انداز گرد سر من می‌گردد.

گر به خاطر آورد فرهاد صد نقش غریب

تیشه چون بر سنگ زد شیرین مصور می‌شود (۱۸)

ز سختیهای دوران می‌شود دشوارها آسان

مصور صورت شیرین درین کهسار می‌گردد (۱۹)

هر بلبلی که از رخ گل نسخه برگرفت

عیش بهار، فصل خزان زیر بال کرد (۲۰)

معنی بیت: هر بلبی که نسخه‌ای از رخ معشوق گل، برگرفت یعنی عکس رخ گل را دائماً در مدّ

نظر داشت در فصل خزان - که موسم هجران و مفارقت از گل است - توانست که عیش بهار کند.

روز و شب چون مژه در پیش نظر جلوه گریست

نسخه‌ای کز خط مشکین تو برداشته‌ام (۲۱)

موادّ و لوازم کشیدن تصویر در دیوان صائب

بعضی از مواد و لوازم نقاشی که در شعر صائب آمده بدین قرار است: آب و رنگ، پرده تصویر،

پرطاوس، خامه (= خامه تصویر، خامه مو، خامه نقاش)، قلم، کلک، که اینک بیتی ناظر بر هر یک

ذکر می‌کنیم:

این چه رخسارست، گویا چهره پرداز جهان

آب و رنگ صد چمن را صرف یک گل کرده است

گلشن از خاموشی ما پرده تصویر شد

خون گل از شعله آواز ما در جوش بود (۲۲)

پرده تصویر: پرده‌ای که روی آن نقاشی کنند. معنی بیت: گلشن از خاموشی ما، همچون پرده

تصویر، در سکوت محض فرو رفت، حال آنکه وقتی ما از شور عشق، آواز سوزناک سر می‌دادیم، نه

تنها بلبل بلکه خون گل نیز از شعله آواز بجوش می‌آمد.

از هوس هر دم به رنگی جلوه آرا می‌شویم از پرطاوس گویا خامه تصویر ماست (۲۳)

چنین گر فکر زلفش می‌دواند ریشه در جانم رگ سودا سرم را خامه تصویر می‌سازد (۲۴)

زنهار که غافل مشو از خامه نقاش در مد نظر صورت زیبایی اگر هست (۲۵)

نقاش در این بیت کنایه از نقاش ازل، حق تعالی است، بطوری که آیاتی چند ناظر بر این معنی است از جمله آیه کریمه «هو الذی یصوّرکم فی الارحام کیف یشاء: اوست آنکه در رحم‌ها چنانکه خواهد به شما شکل و صورت می‌دهد.

معنی بیت: اگر صورت زیبایی را پیوسته در مدّ نظر داری مبادا غافل از خامه نقاش ازل بشوی، یعنی خداپرست باش - که از قلم صنع او چنین نقشهای بدیع پدید می‌آید - نه صورت پرست.

قلمرو تصویر

قلمرو تصویر محدود در حسن ظاهر است، و تصویر را - هر چند هم شگفت و زیبا، بهره‌ای از حسن معنی نیست، بدین سبب صائب در بیت زیر با لحنی ملامت آمیز خطاب به کسی که از خوبان فقط نظر به حسن ظاهرشان دارد می‌گوید:

ترا که چشم ز خوبان به حسن معنی نیست برو قلمرو تصویر را تماشاکن (۲۷)
یعنی آدمی چون تو، راه از صورت به عالم معنی نبرده، را همان تماشای قلمرو تصویر، از سرش هم زیادتر است بنابراین همان به که تو هم قلمرو و تصویر را - که در آن خبری از حقیقت و معنی نیست - تماشا کنی.

آنچه نمی‌توان تصویرش کرد.

چیزهایی که به نظر صائب تصویر کردنشان ناممکن است عبارتند از:

۱ - نقش امید، بدان سبب که نایاب مثل عنقا است.

نقش امید محال است که صورت بندد چند آینه بر صورت عنقا دارم؟

۲ - نقش جانان، از آن رو که بی‌مثال و یا بس زیبا و ظریف افتاده است

بی‌مثال افتاده یارم، ورنه چون فرهاد من

بیستون را می‌توانستم مصوّر ساختن (۲۸)

در آینه آب نگشته است مصوّر

از بس که بود شوخ مثالی که تو داری (۲۹)

مصوّر را کند بی دست و پا حسنی که شوخ افتد

نشد نقشی درست از روی او آینه بردارد (۳۰)

و یا تصویر کردنش از آن رو مشکل است که چشم شرم آلود عاشق، از غایت حیا عارض او را ندیده است:

وصف آن عارض مپرس از چشم شرم آلود من

صورت نادیده را تصویر کردن مشکل است (۳۱)

و یا از آن رو که اصلاً تصویر کردنش میسر نیست.

نقش پردازان میسر نیست تصویرش کنند

ساده لوح آنان که می‌خواهند تسخیرش کنند (۳۲)

و یا بدان سبب مصور شدن عکس یار ناممکن است که حسن او در نهایت لطافت است:

گل رویی که نیاید ز لطافت به خیال

چه خیال است در آینه مصور گردد (۳۳)

نیست ممکن که مصور شود آن حسن لطیف

صائب از دل چه عبث آینه ساز آمده‌ای (۳۴)

از لطافت نشود حسن مصور، ورنه

سنگ را تیشه من آینه پرداز کند (۳۵)

۳ - مصور نشدن غمزه یار

اگر آن غمزه خویریز مصور می‌شد آب آینه چو شمشیر بجوهر می‌شد (۳۶)

بجوهر: جوهر دار، بآه در اول جوهر، بآه اتصاف است که از اسم صفت می‌سازد مثل بخرد (=خردمند)، شمشیر بجوهر: اضافه وصفی: شمشیر جوهر دار.

معنی بیت، اگر غمزه خونریز یار مصور در آینه می‌شد آب (درخشندگی) آینه از نقش غمزه یار به شمشیر جوهر دار بدل می‌گشت، با این قیاس می‌توان دانست که غمزه یار چه قتال و خون پالاست.

آنچه نقش ناپذیر است یا به دشواری نقش می‌پذیرد.

کاغذ چرب و دل اهل تنعم نقش ناپذیر است، اولی به سبب چرب بودن، و دومی بدان مناسبت که

چرب از تن آسانی است:

پذیرای نصیحت نیست دل اهل تنعم را

چو کاغذ چرب باشد نقش را دشوار می‌گیرد (۳۷)

نمی‌چسبد به دل، تن پروران را حرف اهل دل

چو کاغذ چرب باشد نقش از خاتم نمی‌گیرد. (۳۸)

واژه‌های ترکیبی از تصویر و بازتاب آن در دیوان صائب

صائب با کلمه تصویر، ترکیباتی زیبا ساخته است که بدین قرارند: آئینه تصویر، ابر تصویر، بلبل تصویر، پرده تصویر، چهره تصویر، دیده تصویر، رخ تصویر، غنچه تصویر، گل تصویر، مجلس تصویر، و مرغ تصویر که از آن میان بطوریکه خواهیم دید، غنچه تصویر بیش از همه طرف توجه و الهام بخش صائب در پدید آوردن مضامین شگفت بوده است. حال وقت آن است که هر یک از آن ترکیبات را در دیوان صائب مورد بررسی قرار بدهیم.

۱ - آئینه تصویر: آئینه‌ای که در تصویر کشیده باشند. صفات و ویژگیهای چنین آئینه در شعر

صائب عبارتست از:

الف - عکسی که در آئینه تصویر کشیده می‌شود، برخلاف تصاویر مختلفی از اشیاء و اشخاص که در آئینه حقیقتی ناپایدارند، همیشه ثابت است. صائب این معنی را بصورت خیال انگیز بارها بازگو کرده است:

حسن را جز چشم حیران، دست دامنگیر نیست عکس را پای سفر ز آئینه تصویر نیست (۳۹)
چشم حیران یار از لحاظ ثبات دادن به جلوه حسن در خود، تشبیه به آئینه تصویر شده که عکس مصور را پیوسته در خود جلوه گر می‌دارد.

معنی بیت: حسن یار را دست دامنگیری چون چشم حیران عاشق نیست زیرا آن چشم حیران وقتی، مثل آئینه تصویر، دامن حسن معشوق گرفت (عکس زیبای او را در خود جلوه داد) بازتاب حسن یار را، مثل عکس کشیده شده در آئینه تصویر، یارای ترک آن نیست.

در ابیات ذیل نیز همان مضمون، بصورت صریح که نیازی به توضیح ندارد آمده است:

عکس از آئینه تصویر به جایی نرود

حسن فرش است در آن دیده که حیران باشد (۴۰)

در دیده حیرت زدگان فرش بود حسن

چون عکس ز آئینه تصویر برآید؟ (۴۱)

عکس در آئینه تصویر پابرجا بود

نیست از معشوق هرگز دیده حیران تهی (۴۲)

چه صورت دارد از بیهوده گردی منع من کردن

که عکس من برون ز آئینه تصویر می آید؟! (۴۳)

معنی بیت: من نمی دانم از منع من از بیهوده گردی چه قصدی دارند؟ آیا می ترسند که عکس من به سبب این بیهوده گردیها از آئینه تصویر بیرون آید؟ حال آنکه خود می دانند چنین امری ناممکن است یعنی همچنانکه عکس ترسیم شده بر آئینه تصویر نمی تواند آن را ترک کند من نیز نمی توانم خود را از این جهان که از لحاظ ثبات نقش زندگان در آن مثل آئینه تصویر است بدرکنم. صائب در بیت زیر این جهان را آئینه گفته است، البته نه آئینه تصویر، که تصویر در آن پابرجاست، بلکه آئینه حقیقی که تصاویری آدمی را ثباتی در آن نیست:

این جهان آینه و هستی ما نقش و نگار
نقش در آینه آخر چه قدر خواهد ماند؟! (۴۴)

ب - آئینه تصویر طرف اصل است در تمثیل حیرانی عاشق بر رخ معشوق:

در تماشاگاه عالم دیده حیران ما
واله یک نقش چون آئینه تصویر شد (۴۵)

صلح کردیم به یک نقش ز نقاش جهان
محو یک چهره چو آئینه تصویر شدیم (۴۶)

گاهی از چنین مضامین رایحه عرفان استشمام می شود. در این قبیل اشعار نقشی که عاشق را محو و مجذوب تماشای خود کرده جلوه های شوربرانگیز و دلفریب حق تعالی است:

نکنم چشم به هر نقش سبکسیر سیاه
محو یک نقش چو آئینه تصویرم شدیم (۴۷)

نیست در دیده حیرت زدگان نقش دویی
غیر یک صورت از آئینه تصویر مخواه (۴۸)

ج - با آنکه آئینه تصویر جز نقشی که بر آن تصویر کرده اند نمی پذیرد عکس روی یار - بطوری که بیشتر نیز اشاره شد - در آئینه تصویر هم بازتاب می یابد و آن را تمثالدار می کند.

دلنشین افتاده است از بس که عکس روی او
می کند آئینه تصویر را تمثالدار (۴۹)

د - حیران جمال یار مثل آئینه تصویر صورتی غیر از نقش دلربای یار نمی گیرد

حیران جمال تو چو آئینه تصویر
گر آب شود صورت دیگر نپذیرد (۵۰)

۲ - ابر تصویر

ابر تصویر فقط یکبار در دیوان صائب بکار رفته و در آن بیت نماد بی بهره بودن از فیوضات الهی

به مناسبت بی‌استعدادی است. ابر حقیقی از فیوضات دریای عمان سرشار می‌شود و بر همه جا می‌بارد و فیض بخشی می‌کند ولی ابر تصویر چون بی‌استعداد افتاده است بی‌نصیب از آن فیوضات می‌باشد؛ فیض حق تعالی نیز بر هر کس و هر چیز بقدر استعداد اوست و اگر کسی را بهره‌ای از آن نیست به سبب بی‌استعدادی خود اوست:

فیض دریای ازل درخور استعداد است ابر تصویر ز عمان چه تواند بردن؟ (۵۱)

۳ - بلبل تصویر

بلبل تصویر در شعر صائب نماد صفاتی چند است:

الف - نماد افسردگی است:

چو بلبل تصویر به یک شاخ نشستی ز افسردگی از شاخ به شاخی نپریدی (۵۲)

ب - نماد خاموشی از سر افسردگی است:

بلبل تصویر گلبانگ نشاط از دل کشید چند باشد غنچه زیر بال و پر منقار من؟ (۵۳)
در این بیت «منقار» مسندالیه و «غنچه» مسند است.

معنی بیت: همه مردم و همه پدیده‌ها به شور و نشاط آمدند آنچنانکه حتی بلبل تصویر هم، که نماد خاموشی از سرافسردگی است، گلبانگ شادی از صمیم دل برکشید، ولی خدایا! تا چند دهان من مثل غنچه ناشکفته به خنده باز نخواهد شد و تا کی همچون مرغی افسرده و منقار زیر پر و بال برده خاموش خواهم بود؟!!

۴ - پرده تصویر

نماد خاموشی است:

گلشن از خاموشی ما پرده تصویر شد خون گل از شعله آواز ما در جوش بود (۲۲)

۵ - چهره تصویر

نماد داشتن رنگی ثابت است:

چه گلها می‌توان چید از دل بیطافت عاشق در آن محفل که رنگ از چهره تصویر می‌ریزد (۵۴)

معنی بیت: در محفلی که چهره تصویر با همه ثبات رنگ که دارد رنگ می‌بازد بقیاس می‌توان

دانست که از دل بی‌قرار عاشق چه خونها خواهد ریخت و چه گلها می‌توان از خون دل عاشق بی‌آرام چید؟ بیت اشاره دارد به رنگ‌وارنگ شدن و گل انداختن چهرهٔ عاشق در پیش معشوق از غایت شوق و بی‌قراری.

۶ - خنده تصویر

نماد خندیدن از سر غفلت است:

در نشاط و خرمی غافل نمی‌جوید سبب زعفران حاجت نباشد خندهٔ تصویر را (۵۵)
 زعفران خاصیت ایجاد نشاط و خنده در آدمی دارد.
 معنی بیت: آدم غافل را که مثل تصویر، صورتی است بی‌عقل و معنی، در نشاط و خرمی نیاز به سبب نیست همچنانکه تصویر را در خندیدن حاجت به زعفران نیست.

۷ - دیدهٔ تصویر

نماد بی‌تفاوتی و خشک بودن در غم و شادی است، بطوری که در بیت زیر زاهد بمناسبت گرانجانی به آدم تصویر تشبیه شده که هرگز از سرعشق و مستی، اشک در چشمش نگشته است:
 زاهد خشک کجا، گریه مستانه کجا آب در دیده تصویر نگردهد هرگز (۵۶)
 ولی رخ جانان مثل خورشید چنان درخشان و آتشین است که از دیدنش حتی آب در دیده تصویر که نماد بی‌تفاوتی است جاری می‌شود با قیاس از این، روشن می‌شود که مهر رخ یار با چشم تر عاشق چه‌ها خواهد کرد:
 چه خواهد کرد با چشم تر من آتشین روئی که آب از دیدنش در دیدهٔ تصویر می‌گردد (۵۷)

۸ - رخ تصویر

مثل مترادف خود (چهرهٔ تصویر) نماد ثبات رنگ داشتن است:
 بر صبر خود مناز که رخیهای لاله‌گون بسیار رنگ از رخ تصویر برده‌اند (۵۸)
 معنی بیت: بر صبر خود در عشق جانان مناز زیرا که لاله رخان بسیار رنگ [نه تنها از چهره عاشقان، بلکه] از رخ تصویر - که نماد رنگ ثابت داشتن است - زایل کرده‌اند. منظور اینکه بالاخره تو نیز در اشتیاق جانان صبر و آرام از دست می‌دهی و رنگ رخت از درد اشتیاق زرد می‌شود. «بسیار

رنگ از رخ تصویر برده‌اند» ایهام دارد به اینکه رنگ و روی لاله رخان مقتبس از رنگ ثابت رخ تصویر است بنابراین، چون توثی را همیشه بی صبر و قرار کردن برایشان دشوار نیست.

۹ - غنچه تصویر

بطوری که قبلاً یاد شد غنچه تصویر بیش از عناصر و ترکیبهای دیگر تصویر، ذهن صائب را به خود جلب کرده و سبب پدید آمدن مضامینی خیال انگیز و شاعرانه شده است. صائب در غنچه تصویر صفاتی از قبیل بی‌احساسی، بی‌بوئی، خاموشی، خلوت‌گزینی، پژمردن و نخندیدن سراغ دارد و در نتیجه غنچه تصویر را نماد آن صفات می‌آورد، و گاهی برای غلّو در شگفت بودن اتفاقی که غیر قابل وقوع می‌نمود به غنچه تصویر جان می‌بخشد و تمثیل می‌زند به دگرسان شدن یکی از آن صفات در او؛ و آنگاه وضع و حال خود را معمولاً با تأسف، مقایسه با آن می‌کند؛ و زمانی نیز با اشاره به صفاتی در غنچه تصویر، مضامین عاشقانه یا انتقادی: و یا تمثیلی می‌سراید. اینک هر یک از نمادها و صفاتی را که غنچه تصویر ناظر بر آن است نقل می‌کنیم:

الف - غنچه تصویر، نماد بی‌احساسی

غنچه تصویر از مستی گریبان پاره کرد
تا دل افسرده ما را که در جوش آورد؟ (۵۹)

اگر رخسار چون گل را به بالین آشناسازی
چو بلبل، غنچه تصویر بال و پرو بر آورد. (۶۰)

معنی بیت: غنچه تصویر، هر چند بی‌احساس است ولی اگر تو گل رخسار خویش به بالین بر نهی،
مثل بلبل از شور عشق تو، بال و پر بیرون می‌آورد و گرد سرت پرواز می‌کند.

سخن عشق اثر در دل زهاد نکرد
نفس صبح چه با غنچه تصویر کند (۶۱)

خون از دماغ غنچه تصویر گل کند
در محفلی که شانه به زلف سخن کشم (۶۲)

ب - نماد بی‌بوئی:

بوی پیراهن ز شوق من گریبان چاک و من
غنچه تصویر را از سادگی بو می‌کنم (۶۳)

ج - نماد خاموشی:

غم ندارد راه در دار الامان خامشی
غنچه تصویر فارغ از غم پژمردن است (۶۴)

دل خاموش من و حرف شکایت هیئات
کسی از غنچه تصویر صدا نشنیده است (۶۵)

چه عجب غنچه تصویر شود شادی مرگ
در حریمی که نسیمش دم گیرای می‌است (۶۶)

شادی مرگ: شور و غوغای مرگ بهنگام مردن کسی؛ صائب به مرگ که از نامرادی انسانها شاد است شخصیت داده؛ شادی مرگ در این بیت مسندالیه، و غنچه مسند است.
معنی بیت: در حریمی که نسیمش از نفس گیرا و حیاتبخش می است شگفت نخواهد بود که نشانی از مرگ و میر نباشد و در نتیجه شادی و شور و غوغای مرگ بر نامرادی انسانها، برای همیشه بدل به بهت و خاموشی غنچه تصویر شود.

دهن تنگ تو هر جا که به گفتار آید لب رنگین سخنان، غنچه تصویر شود (۶۷)
نسیم، غنچه تصویر را به حرف آورد هنوز یار به من همزبان نمی‌گردد (۶۸)
د - نماد سازگاری کردن با بی ادب

خاموشی خوب می‌گوید جواب هرزه گویان را

نسیم بی ادب را غنچه تصویر می‌سازد (۶۸)
می‌سازد: سازگاری می‌کند؛ «را» در مصراع دوم در معنای «با» بکار رفته است استعمال «را» در معنای «با» در آثار بزرگان ادب سابقه دارد:
«به فعل بنده یزدان نه ای به نامی تو
خدای را تو چنانی که لاله نعمان را
لاله، نعمان را یعنی لاله با نعمان

دل را هدیه تو کردم آن را نخواستی جان را تحفه می فرستم این را چگونه ای» (۷۰)
ظاهراً بیت مورد بحث ناظر است به آیه کریمه «و اذا مَرُوا بِاللغو مَرُوا کراما» (۷۱) چون به بیهوده‌ای بگذرند کریم‌وار درگذرند؛ زیرا برخی از مفسران در تفسیر آن گفته‌اند: مراد این است که چون مؤمنان از کفار دشنام شنوند اعراض کنند و روی برگردانند.

معنی بیت: بهترین پاسخ هرزه گویان خاموشی است (شبهه مثل معروف: جواب ابلهان خاموشی دان) بنابراین در برابر بی ادبان خاموش باش تا گزند از ایشان نبینی، همچنانکه غنچه تصویر با توسل به خاموشی، با نسیم گستاخ و بی ادب سازگاری می‌کند و در نتیجه خود را از شر او ایمن می‌دارد؛ یعنی پاسخ گفتن و از جا در رفتن در برابر هرزه گوئیهای بی ادبان دلیل جهل است، لذا غنچه تصویر نیز اگر بمانند غنچه طبیعی به نسیم گستاخ و یاوه‌سرا جواب می‌داد مثل غنچه طبیعی رازش آشکارا و جهلش برملا می‌شد و یا سرانجام از گزند باد پژمرده می‌گشت. باید افزود: کلمه «می‌سازد» بقرینه «نسیم بی ادب» ایهام دارد به این معنی که «خاموشی غنچه تصویر، نسیم بی ادب را خوب [با ادب] می‌سازد.

ه - نماد خلوت‌گزینی و داشتن جمعیت خاطر:

از نسیم گل پریشان می‌گردد اوراق حواس

خلوتی چون غنچه تصویر می‌باید مرا (۷۲)

در بهشت افتاد هرکس بست در بر روی خویش

غنچه تصویر از باد خزان غمناک نیست (۷۳)

خزان ز غنچه تصویر راست می‌گذرد

همیشه جمع بود خاطری که غمگین است (۷۴)

جمع است دل چو غنچه تصویر در برش

هرکس به خود قرار شفتن نداده است. (۷۵)

چون غنچه تصویر دلم جمع ز تنگی است

امید گشایش ز نسیم سحرم نیست (۷۶)

و - نماد رنگ و بوی عاریتی داشتن

غنچه تصویر می‌لرزد به رنگ و بوی خویش

در ریاض آفرینش یک دل آسوده نیست (۷۷)

معنی بیت: صائب با توجه به اینکه غنچه تصویر شباهتی به دل دارد گوید: غنچه تصویر هر چند

رنگ و بوی عاریتی دارد و خود می‌داند که غنچه طبیعی نیست. با اینحال بیمناک و لرزان است از

اینکه آن رنگ و بوی عاریتی را از دست بدهد با این قیاس می‌توان دانست که در باغ هستی که هر دم

سموم مرگ همه را تهدید می‌کند دلی آسوده یافت نمی‌شود.

و - نماد پژمردن:

اهل صورت از خزان بی‌دماغی فارغند غنچه تصویر پژمردن نمی‌داند که چیست (۷۸)

معنی بیت: آنان که اهل صورتند و راه به معنی نبرده‌اند، همیشه شادند و فارغ از موسم بی‌نشاطی؛

زیرا آنان از لحاظ بی‌بهره بودن از معنی همچون غنچه تصویرند و غنچه تصویر هرگز نه می‌پژمرد و

نه خبر از فصل خزان و پژمردگی دارد.

ح - نماد در غنچهگی ماندن و خندان نشدن:

خامه نقاش اگر گردد نسیم دلگشا

غنچه تصویر خندیدن نمی‌داند که چیست (۷۹)

جمعی که فتح باب زگردون طمع کنند

دل برگشاد غنچه تصویر بسته‌اند (۸۰)

تو شاد باش که من همچو غنچه تصویر

خجل ز آمدن و رفتن بهار شدم (۸۱)

من آن روزی که برگ شادمانی داشتم چون گل

بهار خنده رو را غنچه تصویر می‌گفتم (۸۲)

نشد گشاده دلی از نوای من، تا چند

نسیم غنچه تصویر بایدم بودن (۸۳)

صائب گاهی هم برای بیان غایت افسردگی و دلتنگی خود یا دیگری، غنچه تصویر را که سمبل

خندیدن است به خندان یا متبسم شدن توصیف می‌کند.

در گستانی که عمر ما به دلتنگی گذشت خنده‌ها در آستین هر غنچه تصویر داشت (۸۴)

از گلستانی که من دلگیر بیرون آمدم غنچه تصویر دل زخندیدن گرفت (۸۵)

هزاران غنچه تصویر باز شد صائب منم که روی دلی از صبا نمی‌بینم (۸۶)

گشود لب به شکر خنده غنچه تصویر نشد که گل کند از لب، بهار خنده تو (۸۷)

معنی بیت: همه جهان حتی غنچه تصویر که سمبل نخندیدن است لب به شکر خنده گشود با اینهمه

نشد که خنده همچون بهار تو گل از لب پدید آورد، یعنی نشد که بخندی و از بهار خنده‌ات لبانت

گل شکل شود.

گره ز غنچه تصویر باز کرد نسیم

تو از حجاب همان بند بر قبا داری (۸۸)

دهن غنچه تصویر تبسم زده شد

بر لب ماست که صد قفل دل تنگ زده است (۸۹)

دهن غنچه تصویر تبسم زده شد

دل ما نوبر یک خنده سرشار نکرد (۹۰)

۱۰ - گل تصویر:

گل تصویر نیز کم و بیش صفات غنچه تصویر را دارد و نماد بعضی از همان معانی است:

الف - نماد تر و تازه نشدن:

در می‌تاب اگر غوطه زند زاهد خشک نشود تازه و تر چون گل تصویر در آب (۹۱)
ب - نماد خواب گران داشتن:

بیدار شد از ناله بلبل زگل تصویر در خواب بهارست همان دادرسی مارس (۹۲)
معنی بیت: صائب با عنایت به اینکه خواب آدمی در بهار سنگین و بلند است فرماید: از ناله بلبل گل تصویر هم که نماد خواب گران داشتن است از خواب بیدار شد و خنده براو زد. بخت واژگون مرا ببیند که جانان من که می‌تواند به داد دلم برسد در این شور و غوغای من و بهار، هنوز هم در خواب گران بهار است. و نیز کلمهٔ بهار ایهام دارد به بهار عمر، یعنی «هنوز هم، جانان من در خواب گران بهار عمر (= غفلت نوجوانی) است.

ج - نماد سنگدلی

نستوانست دل سخت ترا نرم کند آه گرم که گلاب از گل تصویر کشید (۹۳)
در عرف ادب پارسی گلاب سرشک گل است بطوری که مرحوم استاد شهریار فرماید:
پیداست از گلاب سرشکم که من چو گل یک روز خنده کردم و عمری گریستم (۹۴)
در بیت مورد بحث، صائب از آن رو «آه» را با صفت گرم آورده که مناسبت داشته باشد با امر گلاب گرفتن، که برای آن کار در گلاب آب ریخته حرارت می‌دهند.
معنی بیت: آه گرم و مؤثر من که حتی گل تصویر را که نماد سنگدلی و نگرستن است گریاند و گلاب از او گرفت، نتوانست دل سخت ترا نرم بکند. یعنی از گلی چون تو، آنجا که از آه گرم گل تصویر هم سر رحم می‌آید و سرشک گلاب می‌ریزد، چنین سنگدلی بعید است.
د - نماد خندان نشدن:

ریشه غم زعفران گردد اگر در سینه‌ام چون گل تصویر خندیدن نمی‌آید زمن (۹۵)
معنی بیت: صائب با توجه به این معنی که زعفران خاصیت خنده‌آوری دارد فرماید: اگر غم که ریشه در سینه‌ام دوانده تبدیل به بوتهٔ زعفران که خنده‌آور است شود باز هم مثل گل تصویر، خندیدن از من ساخته نیست.

صائب در بیت زیر برای اینکه گله از او نشدن غنچهٔ لب یار به خنده یا گفتار، بکند برگل تصویر نسبت خندیدن از آواز بلبل می‌دهد:

صد خنده بلبل از گل تصویر واکشید آن غنچه لب هنوز به من وا نمی‌شود (۹۶)

مجلس تصویر ظاهرآ دوبار در دیوان صائب بکار رفته و نماد آسودگی و فراغت است:

چشم او چون ناخن مژگان به یکدیگر زند

مجلس آسوده تصویر بر هم می خورد (۹۷)

بنظر می رسد که صائب در این بیت اشاره به یک باور عامیانه دارد، اینکه اگر کسی پیش روی چند تن انگشت بهم زند عداوت و کدورت میان آنان بیار می آید. «انگشت مژگان» اضافه تشبیهی است. مژگان یار از لحاظ فتنه برانگیزی بهنگام برهم فتادن، تشبیه به انگشتانی شده که بر هم بزند. معنی بیت: آنچنانکه از انگشت بهم زدن ایجاد کدورت و تقار میان مردم می شود چشم یار هم اگر مژگان بر هم زند نه تنها مجلس عادی بلکه مجلس آسوده تصویر نیز بر هم می خورد و ایجاد فتنه و آشوب در آن می گردد.

به خامشی دهم الزام همشیان را اگر به مجلس تصویر بایدم بودن (۹۸)

معنی بیت: از آداب حضور در مجلسی آرام، رعایت خاموشی است از این رو اگر در مجلس بی جان تصویر هم باشم نه تنها خود سکوت اختیار می کنم بلکه همشیان را هم ملزم به خاموشی می دارم.

۱۲ - مرغ تصویر:

الف - نماد عدم جنبش و حرکت است

دریافت مرغ تصویر معراج بوی گل را ما رنگ گل ندیدیم از سستی پرخویش (۹۹)

مرغ تصویر در آرامگهم گر جنید نامه شوق ترا شهپر بالش کردم (۱۰۰)

ب - نماد خاموشی از سر بی دردی است

زبی دردی کنون صائب خمش چون مرغ تصویرم

اگر چه ناله من باعث شور هزاران شد (۱۰۱)

مضامینی دیگر از تصویر

در اینجا بحث درباره ترکیباتی که صائب با تصویر ساخته به پایان می رسد ولی مضامینی دیگر، و نیز مفرداتی در ارتباط با تصویر هست که این گفتار بدون بررسی آنها بسیار ناقص خواهد بود که عبارتند از: آئینه و تصویر، تصویر شیرین، تصویر گردابها، تصویر یار، حیرانی نقش، خانه بی تصویر، خانه مصور، صورت دیا، صورت دیوار، نقش بر آب زدن، نقش نگین، و بالاخره نقش و نقاش.

۱ - آینه و تصویر

صائب که در همه چیز و همه جا مضامینی تازه می‌بیند از آینه و تصویر و مضامین مربوط به آن، غافل نیست آینه در نظر او مظهر سادگی و صفاست. چشم عاشق در صفا شبیه آینه است باین فرق که عکسی جز صورت یار در خود بازتاب نمی‌دهد:

در دیده ما نیست بجز نقش تو محرم آینه ما صورت بیگانه نگیرد (۱۰۲)

دل نیز از لحاظ انعکاس صورتهای مختلف، و نیز نقش‌پذیری همچون آینه است ولی وقتی جمال حقّ و اسرار نهان در آن جلوه‌گر می‌شود که رقم عکس‌پذیری از آن زدوده شود تا بمانند آینه از هر عکسی، شویی دیگر بر نگیرد:

محو یکتایی نقّاش نگردید کسی همه چون آینه بر نقش پراکنده زدند (۱۰۳)
از دل خود رقم نقش‌پذیری بزدای همچو آینه ز هر عکس دگر شوی مکن (۱۰۴)
مردم قشری مثل تصویر آینه هستند همچنانکه صورت آینه نمی‌تواند فراتر از ذهن آینه رفته به معنی برسد آنان نیز قادر نیستند از قشر و صورت، راه به لبّ و معنی ببرند:

سطحیان چون به ته کار توانند رسید؟! صورت از خاطر آینه به معنی نرود (۱۰۵)

صائب «آینه پیش صورت دیوار داشتن» را مثل «نقش برآب زدن» کنایه از کار بیهوده کردن بکار می‌برد، از جمله «داغ عشق به اغیار نمودن» و «جز یار بادیکگری روی حرف داشتن» کاری عبث و بیهوده می‌شمارد، برای اینکه آنان بی‌احساس بمانند نقش دیوارند، و از صورت دیوار توقع فهم درد و سخن داشتن از ساده‌دلی است:

داغ ترا به غیر نمودم ز سادگی آینه به پیش صورت دیوار داشتم (۱۰۶)

با هر که روی حرف بجز یار داشتم آینه پیش صورت دیوار داشتم (۱۰۷)

صائب آینه را بیزار از جلوه‌های صورت بی‌معنی جهان می‌بیند، و این تنفّر در او تا بحدی است که برای خلاص یافتن از آن، آرزوی زنگار گرفتن دارد؛ یعنی اهل صفا را هیچ مناسبتی با تیره درونان بی‌معنی نیست:

از جلوه‌های صورت بی‌معنی جهان آینه زود تشنه زنگار می‌شود (۱۰۸)

داشتن دلی پاک از زخارف جهان، بزرگترین موهبت الهی است از این رو ساده بودن لوح دل از نقش و نگار دنیا سبب روشن شدن ارزشها می‌شود، و در نتیجه ساده دلان هر نقشی از دنیا را آزارنده مثل خار می‌یابند:

صد شکر که جز ساده دلی نیست متاعی چون آینه در دست ازین نقش و نگارم (۱۰۹)
 ساده لوحی خار پیراهن شمارد نقش را خانه آینه روشن مصور گو مباش (۱۱۰)
 خانه آینه هر چند پر نقش و نگار از تصاویر اشیاء و اشخاص باشد باز هم با پشت کردن بر عالم
 صورت، ساده می‌گردد؛ اگر کار دل را قیاس از آینه بگیریم دل نیز با پشت کردن بر عالم صورت
 صفای خود را باز می‌یابد:

پشت بر عالم صورت چو کند ساده شود خانه آینه هر چند مصور باشد (۱۱۱)
 دل صائب آنچنان از حرفهای قالبی و کلیشه‌ای زنگ غم می‌گیرد که آینه از تصویر و سخنان
 بی‌معنی طوطیان:

مرا از حرفهای قالبی دل تنگ می‌گردد

ز عکس طوطیان آینه‌ام پر زنگ می‌گردد (۱۱۲)

آینه و دیده عاشق هر دو حیرانند: آینه بر نقش، و عاشق بر رخ معشوق؛ و همین حیرانی رسوائی
 بر آنان بار می‌آورد رسوائی که بعنوان عقوبت، آنان را در این خطای غیر عمد (نظر بازی و اظهار
 عشق) کافی است:

نیست ارباب نظر را جرم در اظهار عشق باعث رسوائی آینه حیرانی بس است (۱۱۳)
 از بس گرد رنج و غم بر چهره احوال صائب نشسته تصویرش روی آینه را چنان گرد آلود می‌کند که
 گویی آن را برخاک مالیده است:

بس که دارد گرد کلفت چهره احوال من روی می‌مالد به خاک آینه را تمثال من (۱۱۴)

۲ - تصویر شیرین

مضامین مربوط به شیرین، در دیوان صائب، مضامینی آشنا و غیر ابتکاری و در واقع همان
 مضامینی است که دیگر شعرا پیش از او تکرار کرده‌اند. گاهی صائب می‌خواهد با ایجاد تمثیلات،
 روح تازه در این زمینه هم به شعر خود بدهد با اینحال شعر او درباره تصویر شیرین فاقد آن تازگیهایی
 است که در دیگر زمینه‌ها سراغ داریم.

شیرین، گاهی استعاره است از جانان صائب از بس با کلک خیال انگیز خود آن را موزون تصویر
 می‌کند کوه بیستون از غایت هیجان، چون سنگ انداز گرد سر صائب می‌گردد:

چون فلاخن بیستون بر گرد سرگردد مرا

بس که موزون نقش شیرین را مصور می‌کنم (۱۱۵)

و گاهی سخن از تصویر شیرین، دستاویزی است بر اینکه صائب تعریف و تمجید از هنر شعر خود بکند که اگر گرم و در داستان‌سرایی و پدید آوردن اشعار بزمی شود می‌تواند با تردستی، نقش شیرین را [نه تنها از ذهن مردم بلکه] از سنگ خارا هم محو سازد:

به تردستی زخارا نقش شیرین محو می‌سازد

اگر تن در دهد در کار، فرهادی که من دارم (۱۱۶)

دل شیرین سخت‌تر از سنگ خارا است، آنچنان که تیشه عاشق او کند از سنگ خارا کند نمی‌گردد از نقش کردنش بخود می‌لرزد.

ز تصویر دل شیرین به خود چون بید می‌لرزم وگر نه تیشه من کند از خارا نمی‌گردد (۱۱۷)
تنها نقشی که دل عاشق را مجذوب کرده و مشغول خود داشته نقش جانان است؛ از این رو عاشق در راه معشوق بر هر سختی چیره می‌شود. بطوری که کوهکن بر تصویر کردن نقش شیرین بر بیستون موفق شد:

نیست غیر از نقش جانان عشق را مشغولی

بیستون از کوهکن آخر مصور می‌شود (۱۱۸)

ز سختیهای دوران می‌شود دشوارها آسان

مصور صورت شیرین درین کهسار می‌گردد (۱۱۹)

فرهاد از آن رو تیشه را بر سر خود می‌نهد: (۱) - آنرا گرامی می‌دارد. ۲ - مثل دیهیم بر سر می‌نهد و مباحثات بر آن می‌کند. ۳ - با نهادن آن بر سر خویش بزندگی خود خاتمه می‌دهد) که تیشه، جوهر خود را صرف مصور ساختن شیرین کرده است.

صرف در تصویر شیرین جوهر خود کرده است تیشه را فرهاد از آن رو بر سر خود جا دهد (۱۲۰)
در خسرو و شیرین حکیم نظامی، فرجام کار فرهاد تا حدودی در پرده ابهام قرار دارد؛ وقتی که آن مرد سنگدل که خسرو او را به زر وعده و از آهن بیم داده بود، به دروغ، خبر مرگ شیرین به فرهاد می‌دهد فرهاد از آن خبر جگرسوز تیشه پولادین خود - که همیشه دست‌اش را از چوب‌تر نار می‌ساخت - فراز کوه پرتاب می‌کند سنان تیشه در سنگ فرو می‌رود و دست‌اش در خاک نمناک فرو می‌رود و از آن ترکه نرم و باریک انار می‌روید ... آنچه روشن است تیشه فرهاد در خودکشی او بی‌نقش و بی‌اثر نبوده است:

«مهندسی دسته پولاد تیشه ز چوب نارتر کردی همیشه

ز بهر آنکه باشد دستگیرش
 چو بشنید این سخنهاى جگر تاب
 سنان در سنگ رفت و دسته در خاک
 از آن دسته برآمد شوشه نار
 از آن شوشه کنون گر نار یابی
 نظامی گر ندید آن نار بن را
 ۳ - تصویر کردن سرو، گردابها از طوق فاخته
 ز طوق فاخته گردابها کند تصویر

اگر ز شرم تو اینگونه آب گردد سرو (۱۲۲)
 برای شرح بیت یاد شده در بالا جا دارد که اشاراتی مختصر به رابطه میان سرو، و پرنده‌گانی همچون فاخته، قمری و تدری در شعر صائب بکنیم. صائب میان سرو، و این سه پرنده، مناسبت و رابطه عشقی در عالم خیال ایجاد کرده، و دربارهٔ عشق قمری و سرو بیش از عشق سرو با آن دو پرنده دیگر سخن گفته است؛ در شعر صائب غالباً قمری عاشق سرو است، بطوری که در بیت زیر:

از سر گذشته تو چو قمری ز طوق خود
 در بیضه فکر حلقهٔ فتراک می‌کند (۱۲۳)

معنی بیت: عاشق جانبا ز تو بمانند قمری، آن زمان که هنوز به دنیا نیامده و در درون بیضه رحم قرار دارد بفکر آن است که از طوق گردن خود تدارک فتراکی کند تا وقتی تو صیدش کردی او را بر آن فتراک ببندی و غافل از حالش نمایی و گاهی کار برعکس است، یعنی سرو عاشق است و قمری معشوق:

در میان عشاقان من بی نصیب افتاده‌ام و رنه قمری سرو را در زیر بال و پر کشید (۱۲۴)
 معنی بیت: در میان عاشقان فقط من هستم که بی نصیب از مهر و محبت معشوق افتاده‌ام و گر نه در عالم عشق و عاشقی هر معشوقی توجه به حال معشوق خود دارد چنانکه حتی قمری نیز عاشق خود سرو را مشمول عنایت خود قرار داده زیر پروبال خود می‌کشد. «زیر بال و پر کشیدن» کنایه است از مورد عنایت و حمایت قرار دادن؛ و نیز ایهام دارد به آن منظره بدیع که وقتی قمری روی سرو می‌نشیند سرو را زیر بال و پر خود می‌کشد.

و اما تدری نیز در عالم خیال صائب، عاشق سرو است، بطوریکه بیت زیر ناظر به این معنی است:
 حسن ذاتی در نیارد سر به عشق عارضی سرو مینا را تدری از پنبهٔ مینا بس است (۱۲۵)

سرو مینا: اضافه بیانی، سروی که از جام می ساخته‌اند؛ گویا در قدیم جام می را بشکل سرو هم می‌ساختند

سر در آوردن: تن در دادن. سرو که درخت طبیعی است حسنش هم ذاتی و طبیعی است ولی سرو مینا که سروی مصنوعی است حسنش نیز عارضی و غیر حقیقی است. صائب در این بیت پنبه نهاده بر سر سرو مینا را تشبیه به تذرو کرده، و از آنجا که حسن عارضی را عاشق مجازی درخور است، آن تذرو پنبه را بعنوان عاشق، سرو مینا بس است یعنی از سرش هم زیادتر می‌باشد.

معنی بیت: آن که حسن ذاتی دارد هرگز حاضر نمی‌شود به عشقی که عارضی (بی‌شور و شر و غیرحقیقی) است تن در دهد چنانکه سرو طبیعی که حسن ذاتی دارد سر به عشق عارضی تذرو پنبه فرو نمی‌آورد حال آنکه سرو مینا را - که خود حسن ذاتی ندارد - تذرو پنبه، بعنوان عاشق بس است یعنی از سرش هم زیادتر است. صائب در این بیت شگفت "سرفرو آوردن و تمکین سرو در برابر تذرو، و سرو مینا در مقابل تذرو پنبه را نیز نظر داشته است زیرا سرو اجازه می‌دهد که تذرو بر او بنشیند، و بر سر مینا هم پنبه می‌نهند تا گرد و خاک بر شراب ننشیند لذا سرو مینا هم سر بر عشق تذرو پنبه فرو می‌آورد و به تذرو پنبه اجازه می‌دهد که بر او بنشیند.

حال برگردیم سر بحث؛ گفتیم فاخته نیز در نظر صائب، عاشق سرو است؛ این معنی را از بیت زیر می‌توان دریافت:

چون فاخته از رتبه اقبال محبت جا در سر آن سرو گل اندام گرفتیم (۱۲۶)

در بیت مورد بحث (ز طوق فاخته گردابها کند تصویر / اگر ز شرم تو اینگونه آب گردد سرو) نیز فاخته عاشق است و سرو معشوق او، همین مضمون در بیت زیر نیز آمده است:

سرو این چنین ز شرم تو گر آب می‌شود طوق گلوی فاخته گرداب می‌شود (۱۲۷)

معنی بیت مورد نظر: اگر آب شدن سرو از مشاهده قامت موزون و بلند تو، اینچنین ادامه بیابد دریائی از آن پدید خواهد آمد و بالاخره سرو از طوق عاشق خود فاخته گردابها به تصویر خواهد کشید.

۴ - موی آتش دیده شدن خامه از تصویر یار:

خامه مانی کزو آب طراوت می‌چکید

موی آتش دیده شد تا آن گل رو را کشید (۱۲۸)

گر کنند نقّاش از بال سمندر خامه را

می‌شود چون موی آتش دیده از تصویر او (۱۲۹)

موی آتش دیده شدن خامه از تصویر صائب:

آفتاب بی زوال عشق بر من تافته است موی آتش دیده گردد خامه از تصویر من (۱۳۰)

۵ - تصویر روی یار:

الف - تغییر رنگ دادن رخ زیبای یار و هر لحظه به رنگی در آمدن آن:

چهره شوخ به یک رنگ مصوّر نشود عکس روی تو در آینه مکرر نشود (۱۳۱)

ب - روان بودن اشک شوق در چشمی که تصویر یار در آن مصوّر باشد:

از گریه شادی مژه‌اش خشک نگردد چشمی که در او یار مصوّر شده باشد (۱۳۲)

۶ - خانه بی تصویر

خانه بی تصویر در نظر اهل صورت (آنان که فقط خواهان زیبایی ظاهر هستند و راه به معنی نبرده‌اند)

زندان است:

در دیده آن کس که به معنی نبرد راه زندان بود آن خانه که تصویر ندارد (۱۳۳)

مصوّر کردن خانه وقتی بر سالک حجاب نیست که خانه دل ساده از نقش ماسوای الله کرده باشد:

به نعل واژگون از راهزن ایمن شود رهرو!

چو دل را ساده کردی خانه خود را مصوّر کن (۱۳۴)

۷ - خانه مصوّر و سبب ترس صائب از آن:

۸- نقش نگین

من نه آن نقشم که هر ساعت نگینی خوش کنم

چون نسیم خوش نشین هر دم زمینی خوش کنم (۱۳۵)

بس که ترسیده‌ام از صورت بی معنی خلق

ننهم پا به سرایی که مصوّر باشد (۱۳۶)

۹ - نقش و نقّاش

هرکس از نقشهای عالم چشم بر خامه نقّاش ازل داشته باشد هر زمان نقشهای بدیع مشاهده می‌کند

که از آن قلم مصوّر می‌شود، در نتیجه چنین کس برگ عیش نوبهاران از خزان می‌یابد:

چشم من از نقش تا برخامه نقّاش بود برگ عیش نوبهاران از خزان می‌یافتم (۱۳۷)

مشاهده خویش بهنگام دیدن نقاش کنایه است از رسیدن به مقام فنا:

دیده‌ام در دیدن نقاش نقش خویش را از خط و خال و رخ و زلف چلیپا فارغم (۱۳۸)

۱۰ - حیرانی نقش

نقش از شناسایی نقاش قسمتی جز حیرانی ندارد، قسمت ما نیز از معرفت نقاش ازل همین حیرت است:

از شناسایی حق لاف زدن نادانی است قسمت نقش ز نقاش، همین حیرانی است (۱۳۹)
حیرت نقش نشانه تحسین اوست خامه نقاش را، و حیرت عاشق دلیل شکرگزاری او از معشوق:

شکر قاتل را به خاموشی ادا کردم که نقش خامه نقاش را تحسین به حیرانی کند (۱۴۰)
حیرت نقش عذرخواه اوست از نقاش

مزد دست و تیغ قاتل چشم قربانی بس است عذرخواه نقش از نقاش حیرانی بس است (۱۴۱)
۱۱ - تصویر دیا:

الف - در بند قبا بودن تصویر دیا

نه ای تصویر دیا، چند در بند قبا باشی؟ برای امتحان یک ره بیا زین تنگنا بیرون (۱۴۲)
ب - بی خبر بودن تصویر دیا از معنی پوشیده و دشوار:

نقش حیران را خبر از حالت نقاش نیست معنی پوشیده را از صورت دیا مهرس (۱۴۳)
۱۲ - صورت دیوار

صورت دیوار (تصویر کشیده شده بر دیوار) مضامینی آشنا و تا حدودی یکسان در ادب پارسی دارد. صائب مثل اغلب شاعران پارسی گو، در شعر خود غافل از صورت دیوار نیست و صفات و ویژگی‌هایی از قبیل بی‌احساسی، بی‌حاصلی، غفلت و گران‌خوابی به صورت دیوار نسبت می‌دهد و گاهی برای غلو در بیان حسن یار به صورت دیوار در عالم خیال، جان می‌بخشد و او را شیفته و بی‌قرار یار خود می‌نماید. صائب «آب» یا «گلاب افکندن بر صورت دیوار» را در معنای کنائی کار بیهوده کردن بکار می‌برد. این گفتار را با ذکر شواهدی بر هر یک از معانی یاد شده پایان می‌بریم:

الف - ایاتی ناظر بر بی‌احساسی صورت دیوار:

صورت دیوار باشد در جهان آب و گل

نیست هر کس را که در تن جان گویای سخن (۱۴۴)

نیست چون صاحب‌دلی تاگویم از اسرار حرف

می‌زنم از بیکسی با صورت دیوار حرف (۱۴۵)

مجدوب شدن تصویر دیوار (و یا زاهد که در بی‌احساسی چون تصویر دیوار است) بر حسن یار:

صورت دیوار می‌آید به جان بی‌نفس

وقت بیرون آمدن از خانه در دنبال او (۱۴۶)

چون زلیخا ماه مصر من به جان بی‌نفس

صورت دیوار را از خانه می‌آرد برون (۱۴۷)

گرچه شد صورت دیوار زخشی زاهد

به تماشای تو بیرون رود از خلوت خویش (۱۴۸)

ب - بیت ناظر بر بیحاصل بودن تماشای تصویر دیوار:

عالم خاک بجز صورت دیواری نیست چه درین صورت دیوار تو حیران شده‌ای؟ (۱۴۹)

ج - ابیاتی ناظر بر غفلت و گرا نخواستی تصویر دیوار

جز عارفی که از خودی آزاد گشته است

هر کس که هست صورت دیوار عالم است (۱۵۰)

اگر چه نقش دیوارم به ظاهر درگر نخواستی

اگر رنگ از رخ گل می‌پرد بیدار می‌کردم (۱۵۱)

در سرایی کز در و دیوار سیل آید برون

بیخبر چون صورت دیوار چون خوابد کسی (۱۵۲)

د - ابیاتی ناظر بر آب زدن (= گلاب افشان) بر صورت دیوار:

عاشق که حرف عشق به اغیار می‌زند آبی به روی صورت دیوار می‌زند (۱۵۳)

هرکس صلاهی باده به زهاد می‌دهد آبی به روی صورت دیوار می‌زند (۱۵۴)

پیش غافل سخن از پند و نصیحت راندن هست بر صورت دیوار گلاب افشاندن (۱۵۵)

یادداشتها و منابع

۱ - دیوان صائب تبریزی، به تصحیح محمد قهرمان، نشر و چاپ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،

چاپ اول، تهران ۱۳۶۸، ج ۴ غزل ۳۵۷.

- ۲ - دیوان حافظ، به تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲، ج ۱ غزل ۲۱۴.
- ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸ - دیوان صائب تبریزی، ج ۲ غ ۱۱۳۵، ج ۱۲۴۴، ج ۵ غ ۵۲۲۶، ج ۴ غ ۳۸۳۹، ج ۳ غ ۶۸۳۹، ج ۲ غ ۱۹۷۴، ج ۳ غ ۲۵۹۵.
- ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۲ غ ۱۱۰۸، ج ۵ غ ۴۵۶۹، ج ۴ غ ۳۸۹۳، ج ۵ غ ۵۶۶۶، ج ۳ غ ۲۸۷۸، ج ۵ غ ۲۷۵۷.
- ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۶ غ ۶۰۱۶، ج ۵ غ ۵۴۲۲، ج ۳ غ ۲۶۹۸، ج ۴ غ ۲۸۴۳، ج ۴ غ ۴۰۴۶، ج ۵ غ ۵۶۲۳.
- ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۳ غ ۲۶۲۷، ج ۲ غ ۹۵۲، ج ۳ غ ۳۰۱۲، ج ۲ غ ۲۱۷۶.
- ۲۶ - قرآن مجید، آل عمران، آیه ۶.
- ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ - دیوان صائب، به ترتیب: ج ۶ غ ۶۳۵۴، غ ۱۶، غ ۶۹۷۱، ج ۳ غ ۲۹۱۳، ج ۲ غ ۱۰۳۳.
- ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۳ غ ۲۵۹۵، ج ۴ غ ۳۲۶۲، ج ۶ غ ۶۸۲۲، ج ۴ غ ۳۵۳۴، ج ۴ غ ۳۴۳۴، ج ۳ غ ۲۹۸۱.
- ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۳ غ ۲۹۹۴، ج ۲ غ ۱۲۷۶، ج ۴ غ ۳۴۵۱، ج ۴ غ ۴۴۳۴، ج ۶ غ ۶۷۵۶.
- ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۳ غ ۳۲۰۲، ج ۴ غ ۳۴۸۴، ج ۳ غ ۲۴۲۰، ج ۵ غ ۵۶۹۴.
- ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۶ غ ۶۳۰۲، ج ۶ غ ۶۶۱۲، ج ۵ غ ۴۵۶۹، ج ۴ غ ۴۳۸۵.
- ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۶ غ ۶۲۸۱، ج ۶ غ ۶۹۶۸، ج ۶ غ ۶۱۲۱، ج ۳ غ ۳۰۶۰، ج ۱ غ ۶۸۴.
- ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۵ غ ۲۸۴۹، ج ۴ غ ۴۱۴۴، ج ۳ غ ۲۳۸۹، ج ۴ غ ۲۸۹۴.
- ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۴ غ ۳۵۳۳، ج ۵ غ ۵۸۳۱، ج ۵ غ

- ۵۴۲۸، ج ۲ غ ۱۰۵۹، ۱۵۵۶.
- ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۲ غ ۱۵۷۴، ج ۴ غ ۵۸۳۱، ج ۴ غ ۳۷۰۹، ج ۳ غ ۳۰۱۲.
- ۷۰ - لغتنامه دهخدا، ناشر مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، ج ۷، ذیل «را».
- ۷۱ - قرآن مجید، فرقان ۷۲.
- ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶ - دیوان صائب به ترتیب: ج ۱، ۴۶۱، ج ۲ غ ۱۲۹۵، ج ۲، ۱۷۳۸، ج ۲ غ ۱۹۷۱، ج ۲ غ ۲۱۸۸.
- ۷۷، ۷۸ - همان مأخذ - به ترتیب: ج ۲ غ ۱۳۱۳، ج ۲ غ ۱۲۴۰.
- ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۲ غ ۱۲۴۱، ج ۴ غ ۴۱۳۰، ج ۵ غ ۵۷۲۸، ۵۵۰۹، ج ۶ غ ۶۳۴۱.
- ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۲ غ ۱۳۲۷، ۱۳۹۹، ج ۵ غ ۵۷۷۵، ج ۶ غ ۶۸۷۴، ۶۵۳۹.
- ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۲ غ ۱۵۳۵، ج ۴ غ ۳۳۶۳، ج ۱ غ ۸۹۲، ج ۱ غ ۸۱۸، ج ۴ غ ۳۶۳۵.
- ۹۴ - کلیات دیوان شهریار، انتشارات زرین و نگاه، ج ۱، چاپ سیزدهم، چاپخانه ایران مصور، تهران ۱۳۷۲، ص ۱۹۰.
- ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ - دیوان صائب، به ترتیب: ج ۶ غ ۶۱۲۸، ج ۴ غ ۴۲۴۹، ج ۳ غ ۲۴۰۰، ج ۶ غ ۶۳۴۱، ج ۵ غ ۵۱۰۶، ج ۵ غ ۵۶۳۸.
- ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۳ غ ۳۰۳۸، ج ۴ غ ۴۳۶۸، ج ۴ غ ۳۵۰۷، ج ۶ غ ۶۳۰۱.
- ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۴ غ ۳۵۸۲، ج ۵ غ ۵۸۱۱، ج ۵ غ ۵۸۱۲، ج ۴ غ ۴۲۹۷.
- ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۵ غ ۵۹۲۱، ج ۵ غ ۴۸۸۸، ج ۲ غ ۱۵۳۹، ج ۳ غ ۲۸۶۰.
- ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۲ غ ۱۰۰۵، ج ۶ غ ۶۱۳۳، ج ۵ غ ۵۴۲۲، ۵۵۵۷.

- ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۳ غ ۲۷۸۴، ج ۳ غ ۲۶۹۸، ج ۳ غ ۲۷۳۷، ۲۸۴۳.
- ۱۲۱ - سبعة حکیم نظامی، به تصحیح وحید دستگردی، ناشر علی اکبر علمی، ج ۲، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۶۲.
- ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵ - دیوان صائب، به ترتیب: ج ۶ غ ۶۵۴۶، ج ۴ غ ۴۱۹۸، ج ۳ غ ۲۷۷۱، ج ۲ غ ۹۹۵.
- ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۵ غ ۲۹۴۲، ج ۴ غ ۴۲۷۵، ج ۳ غ ۲۷۵۷، ج ۶ غ ۶۴۸۴.
- ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۶ غ ۶۱۲۴، ج ۴ غ ۴۲۷۵، ج ۴ غ ۴۳۹۸، ج ۴ غ ۴۳۵۵، ج ۶ غ ۶۲۴۴.
- ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۴ غ ۳۴۴۱، ج ۵ غ ۵۴۰۸، ج ۵ غ ۵۳۵۸، ج ۵ غ ۵۳۹۰.
- ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۲ غ ۱۵۷۱، ج ۳ غ ۲۵۴۳، ج ۲ غ ۱۰۰۵، ج ۶ غ ۶۲۶۵.
- ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۵ غ ۴۸۳۸، ج ۶ غ ۶۰۴۹، ج ۵ غ ۵۱۶۳، ج ۶ غ ۶۴۷۴.
- ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰ - همان مأخذ، به ترتیب: ج ۶ غ ۶۱۵۳، ج ۵ غ ۴۹۹۵، ج ۶ غ ۶۸۱۹، ج ۲ غ ۱۹۱۹.
- ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵ - همان مأخذ به ترتیب: ج ۵ غ ۵۵۲۶، ج ۶ غ ۶۶۹۹، ج ۴ غ ۴۱۶۸، ج ۴ غ ۴۱۶۷، ج ۶ غ ۶۲۹۰.